

## حق و باطل

حق را فرهنگ نویسان و ارباب ادب و دانش در معانی متعدد بکار برده و تعریفات گوناگون از آن کرده اند و معنی و تعریف باطل را امر خلاف حق اعلام داشته اند و بحکم الاشیاء تعرف باضدادها و بحکم آنکه يك عدده از لغات مانند تاریکی و روشنایی و سفیدی و سیاهی و نیکی و بدی معانی متضاد دارند دو معنی و مفهوم «حق» و «باطل» از تضاد بر خورد دارند و ازینراه معنی هر يك در تعارض باهم بیشتر روشن میشود .

قاموس المحيط که از امهات فرهنگهای عربی و تألیف مجدالدین فیروز آبادی

است حق را چنین معنی کرده :

والحق : من اسماء الله تعالى ، ومن صفاته و القرآن و ضد الباطل و الامر المقضی و العدل و الاسلام و المال و الملك و الوجود الثابت و الصدق و الموت و الحزم و واحد الحقوق و حقيقة الامر ... »

میر سید شریف جرجانی در کتاب التعمیرات حق را در ذیل دو ماده چنین

تعریف کرده :

« الحق : اسم من اسماء تعالى و الشئ الحق ای الثابت حقيقة و يستعمل فی الصدق

و الصواب ایضاً يقال قول حق و صواب .

« الحق فی الله : هو الثابت الذی لا یسوغ انکاره و فی اصطلاح اهل المعانی هو الحكم

المطابق للواقع یطلق علی الاقوال و العقائد و الادیان و المذاهب باعتبار اشتمالها علی ذلك

و یقابله الباطل و اما الصدق فقد شاع فی الاقوال خاصة و یقابله الکذب و قد یفرق بینهما بان

المطابقة تمتبیر فی الحق من جانب الواقع و فی الصدق من جانب الحكم فمعنی صدق الحكم مطابقته

للواقع و معنی حقیقته مطابقه الواقع ایاه . »

المنجد تألیف لوئیس معلوف از آباء یسوعی که فرهنگ معاصر عربی است میگوید :  
 « الحق : ضد الباطل . اليقين ، العدل . الموجود الثابت .  
 الحظ والنصيب . المال والملك . الحزم . الامر المقضى . الموت (ج) حقوق و يقال  
 هو حق بكذا ای جدیر . »

از فرهنگهای فارسی فرهنگ جامع در ذیل کلمه حق نوشته است :  
 « حق - حقوق (ج) از نامهای خدای متعال یا از صفات او ، قرآن . تقیض باطل ، کاری  
 که واقع شود ، عدل ، اسلام ، امان و ملك . واجب . موجود ثابت ، راست و درست ، سزاوار ،  
 مرگ ، راستی ، حزم ، نصیب معین کسی . »  
 و « فرهنگ معین » که بهترین و کاملترین فرهنگهای فارسی است در معنی حق  
 نوشته است :

« حق (ع) ۱ - (ص) راست ، درست ، مقابل باطل : مطلب حق . ۲ - (ا) راستی .  
 درستی ، حقیقت : از حق عدول کرد . ۳ - یقین : این مطلب حق است . ۴ - عدل ، داد ،  
 انصاف : حق مطلب را ادا کرد . ۵ - نصیب ، بهره ، مزد . ۶ - سزاواری ، شایستگی :  
 حق بود که بگوئید ... ۷ - ملك ، مال . (ج) حقوق . ۸ (اخ) خدای تعالی . »

و در کتاب المصادر تألیف ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی که فقط از نظر مصدر  
 بودن حق را معنی کرده است مینویسد : « الحق درست کردن و سزاوار گردانیدن و درست  
 بدانستن و کسی را بر حق بداشتن و واجب بکردن . »

باین ترتیب آنچه استنباط و استنتاج میشود حق در لغت يك معنی و مفهوم بیشتر ندارد  
 ولی در استعمال است که معانی متعدد لغوی و اصطلاحی پیدا میکند . یعنی تبادل از کلمه «حق»  
 قطع نظر از استعمال آن در علوم ادبی و منطق و فلسفه و حقوق و اخلاق و جامعه‌شناسی و محاورات  
 «مفهوم» مشخص و معینی است مثل سایر مفاهیم و قطعاً و قهراً از کلمه حق چند مفهوم به ذهن  
 خطور نمیکند بلکه يك مفهوم بیشتر ندارد و نمیتوان آنرا با مشتقاتی از قبیل حقیقت و حقانیت  
 بیان کرد و نیز نمیتوان معادل‌هایی برای آن مانند درستی و راستی و سزاواری که هر کدام  
 مفهوم خاصی غیر از حق دارند بیان داشت .

چنانکه وقتی میگوئیم: خدای حق است ، اسلام حق است ، مرگ حق است و یا میگوئیم  
 این حق من است ، تو حق نداری ، حق به‌حق دار میرسد ، حق شمشیر بران است ، حرف حق  
 تلخ است و یا میگوئیم حق مادر را نگاهدار ، حق همسایه را رعایت کن ، حق نان و نمک رافرو  
 مگذار و نظایر اینها ...

آیا مفاهیم مختلفی در ذهن ما ایجاد میشود؟ مسلماً خیر . زیرا تبادل که علامت حقیقت

است جز یکی نمیتواند باشد. بعلاوه اگر معانی مختلف عین هم باشند که یکی بیشتر نیستند و اگر مخالف هم باشند نمیتوانند با هم در ذهن خطوط جلوه کنند. بنا بر این شمردن معانی و مفاهیمی از قبیل خدا، قرآن، اسلام، عدل، مال، ملک، راست، درست، سزاوار، مرگ، راستی، نصیب، بهره، حزم، صدق قول، بقین، مزد، انصاف و نظایر اینها در مقام تحلیل کلمه حق و ادای معنی انفرادی و تجریدی آن بنظر صحیح نمیآید.

زیرا همانطور که اسلام در برابر کفر حق است، روشنائی هم در برابر تاریکی و عدل در برابر ظلم حق است و یا حق همسایه از لحاظ تحلیلی همان مفهوم را دارد که حق نان و نمک دار است چنانکه در ترکیباتی هم مانند حقگوئی و حق جوئی گفتن و جستن دو عمل مختلف است و الا آنچه اولی میگوید و آنچه دومی میگوید یکی است.

بعضیها برای تقریب ذهن گفته اند: حق امر ثابت انکارناپذیر است یا حق امر واقع شده یا حق امر مطابق واقع یا حق وجود ثابت است.

با موشکافی که بعمل آید نمی توان هیچیک از این معانی و تعبیرات را هم درست مفهوم حق دانست بلکه از لحاظ تداول و استعمال و موارد اثباتی یا سلبی است که حق را انکارناپذیر، مسلم، منطبق با واقع یا خلاف واقع و غیر ثابت و نظایر اینها میدانیم.

ازین بحث که بگذریم به تناسب موضوع، معنی اصطلاحی حق در قلمرو حقوق و قضا و در کتب و متون حقوقی عبارتست از: «سلطه و امتیاز و قدرت ناشی از قانون»، که بطور عادی افراد یا اشخاص حقوقی از آن بهره مند هستند و اگر مورد تهمیدی و تفریط قرار گرفت قانون آنرا حمایت میکند پس مصونیت حق با ضمانت قانون است که آنهم اراده دسته جمعی افراد است که بشکل مواد مصوب از طرف نمایندگان و کلای آنان برقرار میگردد.

حق در مورد معنی اصطلاحی هم بمناسبت استعمالات مختلف در مواد و متون مختلف ظاهراً معادل هائی پیدا کرده است که اگر به کتابها و فرهنگهای حقوقی مراجعه شود این معادلها و معانی بدست می آید که از آن جمله است: اختیار، امتیاز، اصل، قاعده، نظام، تعرفه، مالیات، دستمزد، دلیل، سبب، حجت، آئین، رسم، فقه، شریعت، نظام، سامان، عوارض، مواجب و نظایر اینها:

اما آنچه مسلم است در حقوق هم کلمه «حق» بیشتر از یک معنی ندارد که حقیقت اصطلاحی است و از حقیقت لغوی ناشی میشود و باز بر اثر امارات و قرائن و طریقه استعمال است که حقیقت اصطلاحی در معانی و تعابیر متعدد ظهور و جلوه میکند.

پس حق که قدرت قانونی است مثل آب که در ظروف مختلف شکل های مختلف بخود میگیرد در موارد مختلف مصادیق مختلف از آن مستفاد میشود که با آن منافات ندارد و معنی

مخالف آن را «ناحق» یا «باطل» میگوئیم .

اینک تمبیرهای مختلف لفوی واصطلاحی حق و باطل :

حق :

وجود در اعیان که واقعت هر چیزی نحوه وجود آنست ،

وجود دائم و همیشگی ،

وجود واجب لذاته ،

قول و عقیده و رأی مطابق با واقع ،

هر فعلی که مطابق و موافق با غایت مناسب آن باشد ،

هر حکم مناسب با مبادی و اسباب موجهه ،

اما باطل :

هر امری که نادرست باشد ،

هر امری که مورد توجه و اعتنا نباشد ،

هر عقیده و قولی که منطبق با واقع نباشد ،

هر فعلی که مطابق و موافق با غایت مناسب آن نباشد ،

هر حکمی که با مبادی و جهات موجهه متناسب نباشد .

و برای تکمیل ، تعریفی را که در «فرهنگ علوم عقلی» از حق و باطل شده است می آوریم :

«حق بمعنای گفتار درست و فکر درست و قضیه ایست که مطابق با واقع باشد و موافق با

نفس الامر است و بالاخره سزاوار و درست و راست و واجب و کاری است که البته واقع شود و

راستی و... راست کردن سخن و درست کردن و حکم مطابق با واقع است و اطلاق بر عقاید و ادیان و

مذاهب نیز شود و مقابل آن باطل است .»

حق و باطل در ضرب المثل ها و سخنان حکمت آمیز و اشعار زیاد استعمال

شده است :

حق راهمیشه دوران است و باطل را چند روزه جولان ، ترجمه : ان للاحق دوله و

للباطل جوله .

\*\*\*

از حق تا ناحق چهار انگشت است ، یعنی آنچه دیده می بیند درست است نه آنچه گوش

میشنود . در این معنی است که مولوی فرماید :

حق و باطل چیست ای نکو مقال

کرد مردی از سخندانی سؤال

چشم حق است و یقینش حاصل است

گوش را بگرفت و گفت این باطل است

اما اگر گفته‌ها و شفته‌ها بامبادی و اسباب موجب به تحفق پیوند حق است  
و از اسباب موجب حق دلیل و حجت است:

حق که نه با حجت است مشتبه و باطل است . عمادی شهر یاری

و از جمله دلایل گواهی است چنانکه ادیب صابر گفته:

گواه عشق من است اشك لعل و چهره زرد

که حق درست نگردد چو بی گوا باشد

ولی بنظر اقبال لاهوری برای «اهل حق» حجت و دعوی دو نموده جدا گانه از يك

و بوده است و در واقع اختلاف ظاهری مانع وحدت باطنی نیست:

اهل حق را حجت و دعوی یکی است

خیمه های ما جدا دلها یکی است

و در رعایت حق و اجتناب از باطل تأکید شده چنانکه سعدی فرموده :

از آن جمله دامن بیفشاند و گفت حق از بهر باطل نشاید نهفت

حق در مذاق عرفا و فلاسفه ذات باری است که در همه کاینات ساری و جاری است .

در این معنی است که ابوسعید ابوالخیر گفته است:

حق را مشمر جدا ز عالم زیراک عالم همه در حق است و حق در عالم

حق قوت و اصلت ذاتی و قدرت ماهوی دارد و اینست که گفته اند :

الحق يملو ولا يعلى عليه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و بهمین جهت است که میگویند : حق به حقدار میرسد .

و بجای کلمه حقدار که امروزه ذیحق میگوئیم در شعر امیر معزی اصطلاح و حقور ،

بکار رفته :

آنچه بگرفت از جهان و از پدر میراث یافت

هر دو حقی واجب است و حق بدست حقور است

...

خدمت تو هست حق و دولت او حقور است

شکر یزدان را که اکنون حق سوی حقور رسید

حق را گاهی با قدرت یا زور مشتبه میسازند و چون اعتباریات را در نظر میگیرند میگویند

حق با زور است و الحق لمن غلب را در این مورد بکار میبرند و میگویند :

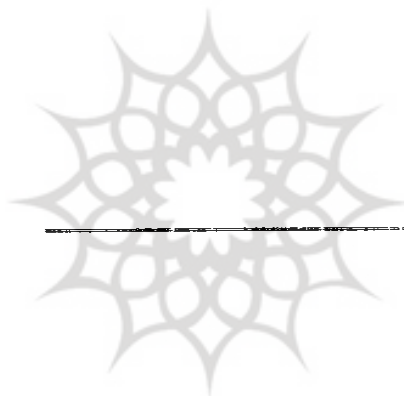
«حق برون نامده جز از دهن توپ کروپ ، و حال آنکه قدرت ضامن اجرا و پشتیبان حق

است و تمام نیروی بشری و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی بمنظور احراز حق و اجرای حق است و عدالت هم باین منظور برقرار میگردد :

این گوهر صاف کس نسفته است  
این گفته ز راه عقل دور است  
کجا نبود ز حق نشانی  
تا بنده ز نور عدل دائم  
کاو داد سخن بیک سخن داد  
نور است ز خورنه خور ز نور است

گفتند که حق رخ نهفته است  
قومی گفتند حق زور است !  
این حرف خوش است در جهانی  
حق هست بخود همیشه قائم  
این حرف شنیده ام ز استاد  
زور است به حق نه حق بزور است

و همین هدف است که تلاش بشر مصروف آن بوده و تنها موضوعی که کوشندگان راه  
حق در پی آن تکیه دارند اینست که :  
« قدرت حق جانشین حق قدرت گردد . »



## روح قانون :

عدالت روح قانون و قانون روح کشور است .  
رتال جامع علوم انسانی